

# آشنایی با سقراط

پل استراتون

ترجمه‌ی علی جوادزاده



## فهرست

۷	.....	یادداشت ناشر
۹	.....	مقدمه
۱۷	.....	زندگی و آثار سقراط
۴۹	.....	مؤخره
۵۶	.....	برخی گفته‌های منسوب به سقراط
۶۲	.....	زمان‌نگاری وقایع مهم فلسفی
۶۶	.....	تقویم زندگی سقراط
۶۷	.....	تقویم عصر سقراط
۶۹	.....	کتابهای پیشنهادی
۷۰	.....	نمایه

فرار از آتن شد آرکلائوس که با شاگردانش فقط رابطه‌ای فکری نداشت آزادانه‌تر به کار خود ادامه داد.

سقراط نزد آرکلائوس ریاضیات، نجوم و تعالیم فیلسوفان گذشته را فراگرفت. در آن زمان پیشینه فلسفه در یونان تنها اندکی بیش از یک قرن بود و از نظر تازگی بی‌شبهت به فیزیک هسته‌ای زمان ما نبود. جهان فلسفی آن روزگار (با آرائی نظیر تشکیل جهان از آب یا آتش یا نور) ربط چندانی به زندگی مردم نداشت. درست همانگونه که دقایق فیزیک هسته‌ای امروز چندان ربطی به زندگی روزانه‌مان ندارد. مثلاً وقتی نسبت به وجود خودمان فکر می‌کنیم به زحمت به یاد ذرات مزون<sup>۱</sup> می‌افتیم. به همین ترتیب به نظر می‌رسد که مردم یونان باستان هم با داعیه‌های جدید فلسفی روزگارشان در باب اینکه جهان یک کاسه آب یا مخزن آتش یا یک نمایش آتش‌بازی است، چنین برخورد سردی داشته‌اند.

سقراط به زودی دریافت که فرضیاتی از این دست درباره طبیعت جهان متضمن هیچ نفعی برای بشریت نیست. از دید یک متفکر ظاهراً عقل‌گرا، سقراط موضع ضدعلوم طبیعی داشت. از این نظر او قطعاً تحت تأثیر یکی از بزرگترین فلاسفه پیش از خود یعنی پارمنیدس اهل الئا قرار داشت. حتی گفته شده که سقراط جوان را با پارمنیدس سالخورده ملاقاتی هم دست داد که طی آن سقراط بسیاری مطالب را از او آموخت. پارمنیدس اختلاف فلاسفه مختلف

۱- Meson از اجزاء ذرات بنیادی ماده.

سقراط در سال ۴۶۹ ق. م در دهکده‌ای واقع در پای کوه لیکابتوس به دنیا آمد که فاصله آن تا آتن تنها به قدر ۲۰ دقیقه پیاده‌روی است. پدرش مجسمه‌ساز و مادرش قابله بود. سقراط ابتدا مدتی شاگردی پدرش را کرد و حتی بنا بر پاره‌ای روایات مدتی روی تندیس دختران زئوس که در آکروپولیس قرار داشت کار کرده بود. لیکن بعدها برای تحصیل نزد آنکساگوراس فرستاده شد.

بنا به نوشته دیوگنس لائرتیوس، شرح‌حال‌نویس رومی قرن سوم میلادی. سقراط تحصیل فلسفه را نزد آرکلائوس ادامه داد. دیوگنس می‌نویسد که نامبرده «به نحو شرم‌آوری شیفته سقراط بود». همجنس‌گرایی در یونان باستان تا رواج مسیحیت امر پذیرفته شده‌ای بود. چنانکه حتی امروز هم در برخی جوامع شرق مدیترانه چنین است. زمانی که آنکساگوراس به جهت غوغای برخاسته از اعتقادش در مورد ستاره فروزان بودن خورشید ناگزیر از

را دربارهٔ طبیعت جهان، اینکه از آب یا از آتش، یا چنانکه آنکساگوراس می‌گفت از چیزهای مختلف تشکیل شده است، به سادگی با نادیده گرفتن همهٔ آنها به کناری نهاد. از نظر پارمنیدس جهانی که ما می‌بینیم توهمی بیش نیست. از این رو مسئلهٔ اصلی این نیست که جهان از چه ساخته شده است زیرا که این جهان اساساً [در خارج از ذهن ما] موجود نیست. تنها حقیقت واقعی همانا «وجود» ازلی است که نامحدود، بی‌تغییر و غیرقابل تجزیه است. برای چنین وجودی گذشته و آینده وجود ندارد و او تمامی جهان و هر چه را که در جهان می‌تواند واقع بشود در بر می‌گیرد. اصل بنیادی پارمنیدس این بود: همه چیز یک چیز است. تنوع و تغییری که ما در جهان شاهدیم تنها ظاهر و نمودی از این وجود جهان‌شمول ثابت و غیرمتغیر است. روشن است که چنین رویکردی به جهان به زحمت مورد قبول علوم طبیعی واقع می‌شود. اگر چنین دیدگاهی درست باشد دیگر چرا باید به خود زحمت تحقیق و تفحص در مورد جهانی را که چیزی جز توهم و خیال نیست، بدهیم.

در آن دورهٔ ابتدایی فلسفه در برگرفتهٔ تمامی علوم بود. (در زبان یونانی فیلسوف به معنی دوستدار حکمت است). این بدان معناست که شاخه‌های علمی نظیر ریاضیات، نجوم و علوم طبیعی هیچکدام به صورت مستقل وجود نداشتند بلکه برای قرن‌ها تمامی این معارف جزئی از فلسفه شناخته می‌شد. حتی در اواخر قرن ۱۷ میلادی، نیوتون عنوان شاهکار خود دربارهٔ قوه جاذبه را «اصول ریاضی فلسفهٔ طبیعی» گذارد. اما به تدریج کار به جایی رسید که در نظر بسیاری فلسفه محدود به مطالعهٔ موضوعات متافیزیکی، همان

پرسش‌های بی‌پاسخ، شد. هرگاه فلسفه پاسخی برای پرسشها می‌یافت آن پاسخ خود به خود از حوزه فلسفه خارج شده و خود موضوع مستقلی نظیر ریاضیات یا فیزیک می‌گردید. جدیدترین مثال این تحول، علم روانشناسی است که مدعی پاسخ‌دهی به پرسشهای مربوط به روان انسان شده و به سرعت به عنوان شاخهٔ نوینی از علوم اعلام استقلال کرد. (روانشناسی در حقیقت فاقد لوازم فلسفی علم بودن است زیرا فاقد اصولی است که بتوان آن را به محک تجربه زد. این خصوصیت را در ابهامهای موجود در مورد پارانوایا، درمانهای روانکاوانه برای زوال عقل و دیگر اختلالات روانی می‌توان دید).

در زمان سقراط البته هنوز روانشناسی جزئی از فلسفه به شمار می‌رفت و حتی در چشم اهالی آتن جایگاه فلاسفه بی‌شبهت به جایگاه روانپزشکان در جوامع امروزی نبود. رویکرد سقراط به فلسفه اصولاً رویکردی روانشناسانه بود. (در زبان یونانی کلمه پسیکولوژی به معنای مطالعهٔ ذهن است). لیکن سقراط، دانشمند به مفهوم امروزی کلمه نبود. تأثیر پارمنیدس روی او کار خودش را کرده بود. از نظر او واقعیت تنها یک توهم بود. این باور تأثیر منفی عمده‌ای روی سقراط و شاگردش افلاطون گذارد. در زمان ایشان تنها مختصر پیشرفتی آن هم در ریاضیات حاصل شد. دلیل این هم جز آن نبود که ریاضیات مقوله‌ای مستقل از زمان و کاملاً مجرد بود و به نحوی مرتبط با آن وجود نهایی برتر پنداشته می‌شد. خوشبختانه تالی این دو نفر، ارسطو، موضعی کاملاً متفاوت نسبت به جهان‌شناسی داشت. ارسطو از بسیاری جهات بنیان‌گذار علم [به مفهوم امروزی آن] گردید و فلسفه را هم به طرف مطالعهٔ